

شعر: سعاد الصباح
مترجم إلى اللغة الفارسية

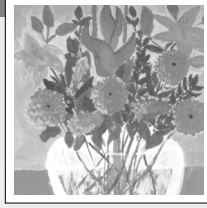


گلها... خشم را می شناسند

سروده های خانم دکتر سعاد الصباح
شاعر سرشناس عرب

ترجمه : سمیر ارشدي
نفسه بابائي

شعر: سعاد الصباح
مترجم إلى اللغة الفارسية



گلها ... خشم را
می شناسند

سروده های خانم دکتر سعاد الصباح

شاعر سرشناس عرب

ترجمه : سمیر ارشدي

نفيسه بابائي

گلها... خشم‌رامی شناسند

به نام نامی دوست

که هرچه داریم از اوست

شعر یگانه راهکار تفاهم ملت‌ها ، همزیستی مسالمت آمیز و تنش زدایی بوده و هست ، و مردم از قدیم و ندیم گرداگرد شاعران می‌نشستند تا سروده‌های بیانگر احساسات و خواسته‌هایشان را بشنوند .

و امروز که جهان بشریت از کشمکش‌های قومی ، درگیری‌های طایفه‌ای و تبعیض نژادی رنج می‌برد و زمینه برخورد تمدنها بسترسازی میشود ، راهی جز این نیست که شعر جایگاه خود را باز یابد و نقش خویش را در گفتگوی تمدنها، همزیستی فرهنگ‌ها و تفاهم ادیان ایفا کند تا پیام آور عشق و مودت برای همه جهانیان باشد . چه بسا اشعاری که آتش جنگ افروزان را مهار و خاموش کرد و روحیه صلح و برادری میان مردم را تقویت نمود .

و اگر به این باور برسیم که شعر میتواند کلید خیر ، تسامح و آشتی باشد و نماد ایثار و فداکاری تلقی شود ، پس اشعار خانم دکتر سعاد الصباح دربرگیرنده چنین مفاهیم خیرخواهانه میباشد .

وی در بخشی از این مجموعه می‌گوید :

سعی میکنم دریایی رسم کنم .. با رنگهای رنگین کمان

تلاش میکنم تا اسب‌هایی رسم کنم

گلها... خشم‌رامی شناسند

که در دشت های آزادی بتازند

وی انتفاضه فلسطینی را به تولد دوباره و مجدد
حضرت یحیی (ع) در سرزمین فلسطین تشبیه میکند که
پس از قرن‌ها نازایی و انتظار سرانجام در جهان عرب

یحیی که همان کودک سنگ به دست فلسطینی به دنیا آمده تا
به دوران قحطی، خشکسالی و بیابان زدگی روح و روان
اعراب پایان دهد و خون تازه ای در رگهای نیمه جان تزریق
کند.

ترجمه این اشعار به فارسی بعنوان دومین زبان جهان اسلام
باهمکاری ادیب و مترجم ایرانی سرکارخانم نفیسه بابایی
کارشناس ارشد زبان و ادبیات عرب میتواند پلی برای پیوند
ملت های مسلمان و بستری برای داد و ستد فرهنگی و ادبی
روزافزون ایران و عرب باشد.

سمیر ارشدی

استاد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه کویت

گلها... خشم رامي شناسند

مقدمة المترجم

الشعر كان و لا يزال الوسيلة المثلى للم شمل و جمع الأحاب
والخلان؛ فمنذ القدم كان الناس يجتمعون حول الشعراء
ليسمعوا منهم القصائد التي تحاكي تطلعاتهم وتُدغدغ
أحاسيسهم.

واليوم حيث تعاني البشرية من صراعات قومية وتناحرات
طائفية وإثنية وتتصاعد حدة الصدام الحضاري، لابد للشعر
أن يستعيد مكانته وأن يمارس دوره في حوار الحضارات وتفاهم
الثقافات وتعايش الأديان وليمثل رسالة حب ومودة لكل أبناء
البشر، فرب بيت من الشعر أحمد نار الحروب وأشاع روح
السلام و التآخي بين الناس.

وإذا آمنّا بان القصيدة يمكن أن تكون مفتاحاً للخير والسلام
والتسامح ورمزاً للبطولة والفداء فإن شعر الدكتورة سعاد محمد
الصباح يحمل بطياته تباشير هذا الخير حين تقول:

أحاول ان أرسم بحراً قزحي الألوان
أحاول أن أرسم خيولاً
تركض في براري الحرية.

أو في قصيدة يحيى الفلسطيني حين تقول:
الانتفاضة الفلسطينية هي (يحيى) الذي طالما انتظرناه
هو ابني.. كما هو ابن كل امرأة عربية

گلها... خشم رامی شناسند

یحیی الفلستیني أنهی موسم القحط و الجفاف و التصحر
في الــــروح العــــربية .

إنه شعر إنساني يعالج هموم الفئات الشعبية ليرتقي من منطلق
التربية والتعليم الى تأدية دور فعال وأساسي في بناء المجتمع.

وتأتي ترجمته للغة الفارسية باعتبارها اللغة الثانية في العالم
الإسلامي بعد العربية وبالتعاون مع الأديبة الإيرانية نفيسه
بابائي لتكون جسراً للتواصل بين الشعوب وتمهّد السبيل للمزيد
من التمازج الفكري والثقافي بين أبناء هذه الأمة التي اختارها
الله خير أمة أخرجت للناس .

سمير ارشدي

أستاذ الأدب واللغة الفارسية
بجامعة الكويت

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسييا



گلها... خشم‌رامی شناسند

من زنی هستم از فضایی دور دست
و از سیاره ای دور دست
پس نه با وعده نرم می شوم
و نه با تهدید و وعید

سعاد

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



من بانوی بادیه نشینم

که در حافظه ام دوره هایی از چیرگی و ظلم انباشته ام
و در زیر پوستم ملیونها خورشید پنهان است

سعاد

گلها... خشم‌رامی شناسند

من نخلی با تبار عربی
و زنی هستم که راه حل‌های نصف و نیمه را نمی
پذیرد
پس رستاخیز و قیامم را
تبریک بگو..

سعاد



مردی را می شناسم

تقدیم به عبدالله المبارک ...

همسر م ، و معلم ..

و رفیق زندگی زیبا ..

در سالروز وفاتش

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسييا



گلها... خشم‌رامی شناسند

۱

در بین مردان عالم مردی را می‌شناسم
مردی که تاریخ مرا دو نیمه می‌کند..

مردی را می‌شناسم که
مرا اشغال می‌کند..

و آزاد می‌کند..

جمع می‌کند

و می‌پراکند..

مرا در میان دستان قدرتمندش پنهان می‌کند..

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۲

در بین مردان عالم مردی را می شناسم
مردی که شبیه الهه یونان است
در چشمانش برق می درخشد
و از دهانش بارانها می بارند
مردی را می شناسم ...
وقتی در اعماق این جنگل نغمه سرایی کند
درختها در پی او به حرکت در می آیند

گلها... خشم‌رامی شناسند

۳

مردی اسطوره ای می شناسم
که از بارانی اش گندم می روید
و گیاهان سر سبز می شوند
آنچه بین مژه هاست می خواند
آنچه زیر مژه هاست می خواند
موسیقی دو چشم را می شنود
همراه او می روم، بر روی برف ، بالای آتش
همراه او می روم
علی رغم جنون باد و قهقهه گرد باد
همراه او می روم ، مثل خرگوش
هرگز نمی پرسم ... (کجا) ؟

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۴

مردی را می شناسم

که غنچه های رحم گل سرخ را می شناسد

هزاران راز را می داند

تاریخ رود ها را می داند

اسم گلها را می داند

در همه ایستگاه های مترو او را ملاقات میکنم

و در میدان هر قطاری او را می بینم

مردی را می شناسم ... که هر کجا بروم

به دنبال من می آید ، همچون سرنوشت ..

گلها... خشم‌رامی شناسند

۵

در بین مردان عالم مردی را می‌شناسم
که همچون مسافر شب بر عمرم گذر کرد

زبان گیاه را به من آموخت

زبان عشق

زبان آب ..

زمانِ نا امیدِ گِرداگردم را در هم شکست

نظم و ترتیب چیزها را به هم ریخت

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



٦

مردی را می شناسم

که زن را در اعماق وجودم بیدار کرد ؛

وقتی که به او پناه بردم ..

و صحرای قلبم را درختکاری کرد ..

گلها... خشم‌رامی شناسند



زیر باران خاکستری

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



١

بر روی این کره لرزان زمین

تو تکیه گاه منی

و در زیر این باران گوگردی سیاه

و در این شهرهایی که نمی خوانند ..

و نمی نویسند

تو فرهنگ منی ..

گلها... خشم‌رامی شناسند

۲

وطن زیر قدم هایم ریز ریز می شود
همچون شیشه ای شکسته
و تاریخ ارا به ای است که ارا به رانش مرده است
و حافظه ام مالا مال است از ده ها شکاف ..
نه خیابان ها همان اسم را دارند
و نه صندوق های پست رنگ قرمزشان را
نگه داشتند
و نه کبوترها در همان آدرسها زندگی می کنند..

والرود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۳

دیگر نه می توانم عشق را تحمل کنم... و نه

بیزاری را

نه سکوت ، و نه فریاد را

نه فراموشی ، و نه یادآوری را

دیگر نمی توانم زن باشم ..

شور و شغف های درونم به مرخصی طولانی ای
رفته اند

و قلبم .. همچون جعبه ساردین شده

که تاریخ انقضایش تمام شده است..

گلها... خشم‌رامی شناسند

۴

سعی می‌کنم دریایی رسم کنم با رنگهای

رنگین کمان

ولی ناکام می‌مانم

می‌کوشم جزیره‌ای را کشف کنم

جزیره‌ای که درخت‌هایش به تهمت جاسوسی به

دار آویخته نشوند

و پروانه‌هایش به تهمت سرودن شعر بازداشت

نگردند

والرود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۵

سعی می کنم، ای دوست من

که زن باشم ..

با همه معیار ها و ویژگی هایش

اما دادگاهی نمی یابم که به حرف هایم گوش کند ..

قاضی ای نمی یابم که شهادت مرا قبول کند ..

شکست می خورم ..

اما تلاش می کنم تا اسب هایی را رسم کنم

که در دشت های آزادی می تازند

باز هم شکست می خورم

می کوشم تا مرکبی را رسم کنم

که مرا با تو به آخر دنیا ببرد ..

شکست می خورم ..

گلها... خشم‌رامی شناسند

می‌کوشم تا وطنی را اختراع کنم
که مرا پنجاه بار شلاق نزنند... چون تو را دوست
دارم
باز هم شکست می‌خورم

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



٦

به تنهایی در قهوه خانه های عالم چه کنم؟

روزنامه ام را بجوم؟

مصیبتم را بجوم؟

رشته های حافظه ام را بجوم؟

با فنجان هایی که می آیند ... و می روند چه کنم؟

با حزنی که می آید ... و نمی رود؟

با اندوهی که هر یک ربع ساعت پیدایش می شود؟

گاهی از بندر گاه ساعت

گاهی از دفتر آدرس هایم

گاهی از کیف دستی ام

گلها... خشم‌رامی شناسند

۷

با میراث عاطفی تو چه کنم
که در خونم همچون درخت های یاسمن کاشته شده؟
با صدایت چه کنم که همچون خروس ...
روی ملحفه هایم را نوک میزند
با رایحه ات چه کنم
که همچون کوسه ماهی ها در آب های حافظه ام
شنا می کند؟
با آثار و نشانه های سلیقه ات بر روی وسایل اتاقم
و رنگ لباس هایم
و جزئیات زندگی ام ؟
با گروه خونی ام چه کنم ؟
ای مسافر شب و روز در گلبول های خونم ..

والرود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۸

چگونه تورا به حضور بطلبم
ای رفیق روزهای لاله گون
در حالی که صورتم پوشیده از زغال است
و احساساتم پوشیده از زغال است
تنها فلسطین نیست که می سوزد
بلکه شوونیسیم
سادیسیم
و غوغاسالاری سیاسی
و ده ها ماسک ، و لباس مبدل ..
نیز می سوزند
وتنها پرندگان ، و ماهی ها نیستند که خفه می
شوند
بلکه انسان عرب هم کسی است
که در درون (هولو کاست) بزرگ خفه می شود ..

گلها... خشم‌رامی شناسند

۹

ای دوست من

کسیکه به هنگام ضعفم به آغوشش نیاز دارم
و به هنگام فرو پاشی ام به استواری و ثباتش
همه آنچه اطراف من است صحنه نمایشنامه ای
است

و قهرمانانی که پیوسته برایشان کف زدم

بیش از يك پدیده صوتی ..

و پلنگ های کاغذی نبودند ..

والرود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۱۰

ای سرور من؛

ای آنکه همیشه اولویت روز هایم را

مجدداً تعیین میکند

و ساختار زن بودنم را

می خواهم بر مهربانی واژه هایت تکیه کنم

تا در صحرا باقی نمانم

می خواهم که در رگ های دستت جریان یابم

تا در تبعید نمانم ..

گلها... خشم‌رامی شناسند

همسرم معلم است و من دانش آموز اویم

تقدیم به همراه لبخند و اشک ..

به دوست سالهای زیبای عمر

به پدر روحانی ام

به روح همسرم عبدالله المبارک

در نهمین سالگشت وفات

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۱

از تو ممنونم ... ای سرور من
از تو آموختم چطور سلیقه ام را متعالی کنم
از تو آموختم چگونه اندیشه هایم را فرهیخته کنم
چگونه کلامم در سطح و شأن تو باشد
و مظهرم در شأن تو باشد
چگونه؛ ای معشوقه ام ؛
وقتی برای شام با همدیگر برویم
در شأن تو باشم
و چگونه در برابر مردان ، نیک نژاد باشم
و در بین زنان نیز نیک نژاد!!..

گلها... خشم‌رامی شناسند

۲

من برای تو دانش آموزی زیرک هستم
انتخاب لباس های ساده ام را از تو یاد گرفتم
آرایش ساده صورتم را
سرمه ساده چشمم را
و برش ساده موهایم را
تو در هر چیزی آموزگارم هستی
و من از تو آموختم
هزاران نکته کوچک را !!!...

والرود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۳

از تو سپاسگزارم، ای سرورم
تو کسی هستی که مرا از نو ساختی
تو اندازه های بدنم را پدید آوردی ..
همانگونه که روزی می خواستی...
تو مساحت کمرم را رسم کردی
تو سنگ بنای اندیشه ام را تراشیدی ..
تو لبهایم را با آب حیات شستی
وتوریز و درشت زندگی ام را نوشتی ..
همانگونه که روزی می خواستی
و، روح را بی نیاز کردی
فکرم را غنا بخشیدی
و مرا همچون کبوتر
به دورترین دورها فرستادی ..

گلها... خشم‌رامی شناسند

۴

من بانویی هستم که دستانت مرا ساخته است
پس صدایم امتداد صدایت شده ..
و نظرم انعکاس دیدگاهت شده ..
و نبض قلبم همچون نبض تو تندوسریع شده است ..

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۵

آنقدر دوستت دارم ...

تا جایی که در عشق ...

رونوشت تو شدم ..

با همه حضورت ...

با همه سرکشی هایت ...

با همه طفولیت های زلالت

با همه طوفان های قدرتمندت

گلها... خشم‌رامی شناسند

۶

ای سرور عشق ..

آنجا بین مردان، مردی جز تو نیست ...

و آنجا خورشیدی نیست که بدرخشد ...

و دریایی نیست که طغیان کند

و پرنده ای نیست که پرواز کند

مگر در حال و هوای عشق تو

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۷

ای سرور و سالار عشق

همواره دانش آموزی ام که در و رای گام هایت قدم
بر می دارد ..

ای کاش روزی رضایتت را بدست بیاورم

و ای کاش می توانستم در عشقم به مرتبه ات برسم !!

گلها... خشم‌رامی شناسند

۸

از تو سپاسگزارم ...

ای آنکه

چشم‌هایم را در برابر هزاران نکته ناچپ

گشودی ...

قبل از عشقِ تو هیچ نبودم ..

و بعد از عشقِ بزرگِ تو ، بزرگ شده ام .



شبی با نامه هایم به تو

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسيية



گلها... خشم‌رامی شناسند

۱

امشب به سَرَم زد

که نامه های قدیمی ام را باز کنم ، و بخوانم...

نمی دانستم که دارم با آتش بازی می کنم ...

و قبرم را با دست خودم می گشایم ...

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۲

بعد از یک دقیقه خواندن

انگشت هایم سوختند .

پس از دو دقیقه ..

چراغی که زیر نورش می خواندم، سوخت

بعد از سه دقیقه ..

روکش تخته سوخت .

بعد از پنج دقیقه ...

لباس خوابم سوخت ..

و جز تلی خاکستر از من باقی نماند

گلها... خشم‌رامی شناسند

۳

نمی دانستم که نامه های عاشقانه
ممکن است به بمب های ساعتی تبدیل شوند ..
که به هنگام لمس کردنشان مرا منفجر می کنند ..
نمی دانستم که عبارت های عاشقانه
ممکن است که شکل گیوتین بگیرند ..
نمی دانستم که انسان با خواندن نامه عاشقانه
ممکن است، زنده بماند ..
و ممکن است، بمیرد
وقتی بار دیگر آن را بخواند!! ..

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۴

چه حماقتی مرتکب شدم؟

وقتی سرپوش آتشفشانی را که سالها پیش فروکش کرده بود گشودم ..

چه ماجراجویی بود که واردش شدم؟

وقتی غول را از چراغ جادو رها کردم و سایل اتاقم را در هم شکست ..

النگوهایم ، کاغذ هایم ، کتاب هایم

و زیورآلاتم را پراکنده کرد ..

و همچون سیب به یکباره ، مرا بلعید ..

گلها... خشم‌رامی شناسند

۵

آیا زن می‌تواند با نامه‌های محبوبش خودکشی کند؟
آیا می‌تواند خود را زیر چرخ‌های حروف
جادویی

و واژه‌های جنون‌آمیز بیندازد؟..

آیا می‌تواند با کمال خونسردی

خود را در دریایی از جوهر آبی غرق کند؟

این چیز است که من امشب انجام دادم ..

وقتی صندوقچه‌ام را باز کردم ..

و به سوی حافظه‌ام آتش گشودم

و شیطان را از خوابش بیدار کردم...

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



٤

ای پنهان ... و پیدا در زمان و مکان...

بعد از سالها رفتنت

خواندن نامه هایم به تو

یک کشتارگاه حقیقی است ..

و الان این منم که همچون مرغی بی سر..

از تجربه خونینم خارج می شوم !!..

گلها... خشم‌رامی شناسند



خبرنامه غیر سیاسی

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسييا



گلها... خشم‌رامی شناسند

۱

از اخبارم می‌پرس...

هیچ چیز مهمی نیست جز تو ...

تو شیرین‌ترین خبر منی .

هیچ چیز مهمی نیست .. جز تو...

و همه عالم بعد از تو ذراتی از غبارند..

بعد از تو اروپا غیر قابل تحمل است ..

زمستان ژنو غیر قابل تحمل است

خیابان‌های لندن طاقت فرسا است

والرود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



پل های ونیز غیر قابل تحمل است
دریاچه کومو غیر قابل تحمل است
و سیمای من نیز بدون تو غیر قابل تحمل است
پس چگونه سفر کنم؟
به کجا سفر کنم؟
ای کسیکه به آرامی
بالای چمدان های سفرم می نشینی ..

گلها... خشم‌رامی شناسند

۲

ای سرور این جهان... من بسیار خسته ام
و بدون پا در باران دیوانه قدم می زنم
آیا در اروپا قهوه خانه ای که برای دو نفر جا داشته باشد
می شناسی؟

آیا جاده هایی را می شناسی که
شخص رونده در آنها نمی داند
چگونه... و کجاست؟
آیا گوشه ای در جایی می شناسی
که آزرده‌گی ام را در برگیرد
یا غم و اندوهم را مهار کند؟
آیا قهوه خانه ای را سراغ داری
که بتوانم در آن بر روی شانه هایت گریه کنم
حتی برای چند ثانیه؟...

والرود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۳

ای سرور این عالم ..

از ساعت های محاصره ام بکاه

از وقتی که تو را شناختم

رنگ دریا را به یاد نمی آورم

رنگ ابر... و رنگ درختان را

ای مردی که تصویر زمان را ترسیم می کند

سیمای شب را می کشد،

ساعت های روزم را ترسیم می کند

نپرس در اروپا چه می کنم... اروپا با من چه می کند..

من زنی هستم که در آغوش برف سکنی می گزینم ..

و بر روی برفها شعر می نویسم

در قلب تند باد اقامت می کنم ..

باران اروپایی مرا اندوهگین می کند

گلها... خشم‌رامی شناسند

ای سرور این جهان
به من بگو چه کنم تا افکارم را بشویم؟
ای سالار سرنوشت من
روزی مرا در تصمیم‌گیری کمک کن ..

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۴

از اخبارم نپرس...

هیچ چیز مهمی نیست جز تو ... تو زیباترین خبر
منی

هیچ چیز مهمی نیست جز تو...

و همه عالم بعد از تو ذراتی از غبارند...

گلها... خشم‌رامی شناسند



برای مردی پر حرف

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسييا



گلها... خشم‌رامی شناسند

استعداد دیگری جز حرف زدن نداری؟
اعصابم را
با خبرهای این عشق به تباهی کشاندی
در حالیکه هیچ عشقی نیست
زندگی ام تباه شد
در میان چیرگی احساس..
و در بین وعده‌های تصنعی
و در میان بازاریابی کلام ...
سرگرمی دیگری جز تراشیدن سنگ
و مرمر نداری؟
سرمایه دیگری جز سخن نداری؟
اندکی ضبط صوت را خاموش کن..
و به من سلام کن ..



مرد کبریت و آتش

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



ای آنکه جغرافیای عالم را در انحصار خود
درآورده

یک سرزمین کوچک را در ذهنم باقی بگذار ..

که تسلیم استعمار تو نباشد

از میان قلعه هایم یک قلعه را باقی بگذار

که پرچم هایت در بالای آن به اهتزاز در نیایند

گلها... خشم‌رامی شناسند

ای مرد کبریت و آتش
مرا همچون یک تکه گل رس با دست هایت خمیر
کن
مرا نقش بزن
به سان تپه ای از نقره...
و تپه ای از طلا..
و دانه ای از بادام ... دانه ای از انبه
مرا همچون صورت خود طراحی کن
زیرا هیچ عکسی از خودم را قبول ندارم
که امضای ترا نداشته باشد

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسييا





مرد غیر قابل شمارش

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



ای آنکه بر شانه های زبانم می نشیند...
و پاهایش را دراز می کند
لختی از بالا نشینی ات پایین بیا
تا بدانم چگونه تو را بخوانم ..
با تو احساس می کنم که زبانم قاصر است
همه حروف مرا خوار و تنها گذاشته اند ..
مگر حروف اسم تو
همه بزرگواری های عالم سرابند
مگر بزرگ منشی تو
همه خورشید های دنیا ساختگی اند
مگر خورشید تو

گلها... خشم‌رامی شناسند

همه درخت‌ها بی‌ثمرند مگر درخت مهربانی تو
دیربست در فکرم که تو را بشمارم
ولی به نادانی ام در حساب پی بردم
چراکه تو مردی غیر قابل شمارش هستی
دیربست در فکرم که تو را بخوانم
از اولین تا آخرین صفحه
سپس فراموشت می‌کنم
اما روز بعد به بی‌سوادی ام پی می‌برم.



مرد اشغالگر

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسييا



گلها... خشم‌رامی شناسند

عشق تو از چهار سو مرا اشغال می‌کند
و پرچم‌هایش را بر سرزمین زنانگی ام به اهتزاز
در می‌آورد
جزیره به جزیره
گیسو به گیسو
ای حاکم بدون تشریفات و مجلس
و رفرا ندوم مردمی
ای استعمارگر بزرگ ...
ای زیبا ترین بربرها...
ای عادل ترین ستمگر

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



دوستت دارم ... با این که می دانم تو غاصب سلطه ای
دوستت دارم... با این که می دانم اشغالگری ات
نامشروع است

دوستت دارم... با این که می دانم درگیری با تو
بیهوده است

با این وجود...

نمی خواهم تو را از عرش به فرش بکشم ...

چون نمی دانم چگونه به تنهایی حکومت کنم ...

گلها... خشم‌رامی شناسند

انسان خواندن هر کتابی را می تواند به پایان
برساند

جز کتاب تو

هر وقت فکر کردم در امتحان موفق شدم

بر گشتم به سطر اول

تو مثل جنگل های افریقا هستی

هر چقدر در ناشناخته هایت فرو روم

و در نهر هایت شنا کنم

و در باران های عشقت غرق شوم

تازه می فهمم که همچنان در آغاز راهم ...

تو ای ریشه دوانده در زمان و مکان

کمکم کن تا تو را از حافظه ام ریشه کن کنم



مرد تاریخ

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



وقتی تو را یاد میکنم
خود را با آب تاریخ غسل می دهم
و حمایل جوانمردی و بزرگواری را بر دوشم
می اندازم...
تاریخی که تو آنرا با دست هایت ساختی
لحظاتی از بزرگی را به من می بخشد
که قابل وصف نیستند
بزرگی ام به عنوان یک زن با یاقوت،
مرجان، الماس و طلا
ارزیابی نمی شود
بلکه آن همان احساسات برگرفته از انتساب به
مردی بزرگ است

گلها... خشم‌رامی شناسند

و آن مرد تو هستی

روزی که مرا از میان اینهمه زن به عنوان مهندس
دنیایت انتخاب کردی

بمثابه يك سمفونی دل انگیزی بود

تو بهار را ، روشنی را

آب را به جان من بخشیدی

تا روزهایم شکوفه کند و به ثمر برسد ...

ساعت های روزم سرسبز شده و برگ دهند..

خودم همچون شکر شیرین شوم

و زلال همچون اشک

و همچون صبحی بنفش ، حیرت انگیز

والرود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



آه، ای سرورم
ای سرور کلمات
وقتی کلید شهر هایت را به من دادی
و یکی..... یکی
بر روی همه زنان قبیله خط کشیدی
و از سربازانت خواستی که
در برابر چشمان قبیله
و در حضور طبل زنان
و همراه با شادی بچه ها
با من بعنوان حاکم بر قلبت بیعت کنند
در دل دست هایت همچون مرواریدی خلیجی
خفتم...

گلها... خشم‌رامی شناسند

میراثت در گنجینه درونم
بزرگتر از زبان و کلماتم؛
و فراتر از تاب و توان من است
او گردنبند وفا در گردنم؛
و لحظه ای چشمگیر در زندگی ام است..
و تاریخ زیبایی است که در دنیا به آن افتخار
می ورزم..
که بعد از خود
برای فرزندانم به جا می گذارم
تا از آن درسهای جوانمردی و بزرگواری بیاموزند ...



مرد خاموش

والرود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



ای مرد خاموش
لباس سکوتت را در ورودی درب بیاویز...
تا زخم هایم سر باز نکند
بگذار تا کلماتت در برابرم عریان شوند
بگذار آنها مسافت سکوت بین من و تو را از بین
ببرند
آنها را همچون گنجشکی بنفش
که جاذبه زمین را به رسمیت نمی شناسد
آزاد کن
بگذار کلماتت در پهنه چشمانم بچرخند
همچون ستاره ای که مرز ندارد

گلها... خشم‌رامی شناسند

ای مرد ساکت
به من بیاموز چگونه با تو رفتار کنم
تو همچون بادی
همچون دریای طوفانی ..
و من در بین پاره های ابر سکوتت بالا و پایین
می روم
در فکرم که لب های مهر و مومت را
با عسل سکوت لیس بزنم
تا به سخن بیایند
اما مطمئنم که سکوت
همان قویترین سلاح ویرانگر توست

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



به وقت بوییدن رایحه سکونت
شکر قطره قطره از دیواره های حافظه ام می چکد
و کلمات هروله می کنند
تا راه تو را فرش کنند
اما تو در ورای حرکت دستانت مخفی می مانی

گلها... خشم‌رامی شناسند

ای غرق شده در دریای خاموشی ...
به کشتی ام اجازه می دهی بندر گاه سکونت را
درنوردد؟؟

ای آسوده تا سرحد درد...
آیا بین خود و اسب های من مسابقه
می گذاری؟

تو اصول بازی را نمی دانی
به قواعد بازی احترام نمی گذاری
هیچ روزی طعم ماجراجویی
و برخورد با مجهول ناشناخته ...
و انتظار نابهنگام را نچشیدی...

والرود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



ای آنکه با باران سکونت خود را شستشو دادی
کی باران می بارد؟..
تا زن بودنم را نمناک کند
کی لبخندم شکوفه می دهد؟
کی با زبانم صلح می کنم؟
کی دهانم آبستن می شود !!
و گفتگویی زیبا از تو متولد می شود...

گلها... خشم‌رامی شناسند

ای آنکه خود را در پوشش سکوت پیچیده ای
در حضور عشق وقاری نیست
اسم را در گلویت بچرخان
و مرا متولد کن
همچون طفلی که بر کرانه های شادی بازی
می کند
شیشه وقت را بشکن
و بر ساحل عمر دراز بکش
چراکه بین من و تو تاریخی است که تکرار نمی
شناسد



مرد دریا نورد

والرود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



صدایت برایم یاد آور صدای باران است
چشم های خاکستری ات یادآور آسمان سپتامبر
و اندوه هایت یادآور اندوه پرندگانی است که به
تبعید می روند
صورتت یادآور دشتهای کودکانه ام
و بویت یادآور بوی قهوه در کافیتریاهای رُم

گلها... خشم‌رامی شناسند

چه کاری می‌توانم به خاطرت انجام دهم
ای مرد
آنکه نمکِ دریا لب هایش را شکافته
کشتی‌های دزدان دریایی او را دنبال کردند
و بدنش بر روی همه قاره‌ها پراکنده شده است

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



می خواهم وارد پیراهن باز
و زخم باز تو شوم
و بخشی از نگرانی ات
دریا زدگی ات
و مرگ زیباییت بشوم

گلها... خشم‌رامی شناسند

می خواهم به روی عرشه کشتی ات بروم
کشتی ای که بندرها را به رسمیت نمی شناسد
و به سوی جزیره ها نمی رود
در هیچ مکانی لنگر نمی گیرد
می خواهم تو را در سینه ام پنهان کنم
هنگامی که باد شدت می گیرد
و طوفان سرکش می شود
چه با تو نجات یابم
یا با تو غرق شوم



مرد نگران

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



ای مرد خشمگین همچون موج
نگران همچون آغاز قصیده
من ساده لوحانه دنبال تو می آیم
به سان بچه ای که به دنبال بادبادک می دود...
ریسمان هایم را می کشی هر وقت که بخواهی
آنها را رها می کنی هر وقت که بخواهی
و مرا می شکنی ...
بر صخره های خود شیفتگی ات
هر وقت که می خواهی ...

گلها... خشم‌رامی شناسند

ای آنکه بادبادک می سازی ...
ای آنکه از فضایی به فضایِ دیگر سفر می کنی
ای آنکه با شکستن و جمع کردن اجزایم
سرگرم می شوی
لختی از این سرگرمیِ خطرناکت دست بکش
من خسته شده ام ...



مردی که نمی آید

والورود ..

تعرف

الغضب

مأثرة للخراساني



گلها... خشم‌رامی شناسند

بالا می‌روم به سوی بالاترین نقطه عشق ..
تا جایی که تعادلم را از دست بدهم ..
و بدون هیچ چتری
خود را بر روی جنگل انبوه سینه‌ات می‌اندازم
وقتی به تو برسم ...
بیست هزار تکه می‌شوم ...
امیدوارم تکه‌های مرا بهم بپیوندی ...

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



به ابرهای بارانی چشمانت بر می خورم ...

و باران می شوم ..

وارد رطوبت لب های نمناکت می شوم

و جنگل می شوم ..

هر بار که تو را لمس می کنم، به مزرعه

گندم تبدیل می شوم

یا شکوفه زنبق ..

همچون دانه میوه ای تو را در رؤیایم می جوم ..

و شیرینی بر دیواره های حافظه ام جاری می شود

صبح هنگام که از خواب بیدار می شوم ..

و به تنهایی قهوه ام را مینوشم ...

به مذاقم تلخ می آید ...

گلها... خشم‌رامی شناسند

ای مردی که باچشم غیر مسلح دیده نمی شود ..
مهم نیست که شکل پیدا کنی ..
مهم نیست که پدیدار شوی ..
در شکل الهه یونانی ..
یا به شکل کاهن بودایی ..
من نیک می دانم ..
بر روی مردی شرط بستم که نمی آید ..
من به خوبی می دانم
که بر روی آب می نویسم ..
و در کتاب باد می خوانم .

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسييا





مرد طوفان

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسييا



گلها... خشم‌رامی شناسند

ای مردی که گرفتار دهها جنگ شدی ..
تا جان در بدن داری می جنگی ..
وقت را می کشی ... و فنجان قهوه را ...
و کتاب تاریخ را .
انگشتانت با انگشتانت می جنگند ..
و سوز‌هایت سوز‌هایت را می درد ..
و مرا نیز می درد ...

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



ای مرد خسته از گوناگونی
من به یاد نمی آورم
که یک روز تو را تنها دیده باشم
هتل های تو همیشه رزروند ..
بازوانت همیشه اشغالند ..
و قلبت تئاتری است که ظرفیتش تکمیل است...

گلها... خشم‌رامی شناسند

ای مرد گریزان از چمدان هایش ..
و گذرنامه اش ..
ای گریزان از همه آدرس ها ..
تو را دوست دارم ..
با همه خشم دریا ، و نادانی هایش ..
با همه دیوانگی اش ، و دگرگونی هایش ..
پس دلگیر نشو
اگر دیوار وقارت را شکستم
شروع‌ترین کارها برای من همان کار های میانه
است
و بدترین انواع عشق همان عشق میانه است ..
و ترسناکترین قصیده ها ..
همان قصیده ای است که عصا را از میانه
می گیرد



مرد لال

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



تا بام زبان صعود می کنم ..
تا فرهنگ گنجشکها را ..
و نامه نگاری های کبوتر نامه رسان را فرا بگیرم
خط و خطوط کف دست را می خوانم
تا از آینده ام خبر پیداکنم ..
و رایحه مردانگی ات را استشمام کنم
و پنجاه بچه بیآورم.

گلها... خشم‌رامی شناسند

با دست هایت حرف می‌زنم ..
وقتی به همراه منی ..
با جنگلی از درخت‌های مرده سخن می‌گویم ..
با پیانویی که کسی بر آن نمی‌نوازد
و پرستشگاهی که کسی در آن نماز نمی‌گزارد ..

والرود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



با شریان های تپنده ات حرف می زنم ..
با عینکت که آن را بر روی صندلی فراموش کردی ..
با روزنامه ات که آنرا کامل نخواندی ..
با دیوارها حرف می زنم
دیوار هایی که با من مهربانند
بیش از تو ..
و غم هایم را در آغوش می کشند ..
بیش از تو .

گلها... خشم‌رامی شناسند

وقتی نیستی؛

با دست هایت دعوا می‌کنم

ناخن‌هایم را در آنها فرو می‌کنم

همچون گربه‌ای که با توپ کاموا بازی می‌کند

شاید کمی فریاد بکشی

شاید کمی خون آلود شوی

همانطور که من خونینم..



مرخصی غیر ممکن

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسييا



گلها... خشم‌رامی شناسند

به اروپا آمده ام
تا حافظه ام را از تو بشویم
ناگهان متوجه می شوم که درون چمدان هایم پنهان
شده بودی
آمده ام تا لختی
از سرآسیمگی عشق و دریا زدگی بی‌آسایم ..
ناگهان امواجت مرا تا بالاترین نقطه بالا
می بردند
و بار دیگر.. روی سینه ات می اندازند...
کوشیدم تابگریزم؛ از صدای مسین
از بوی سرکشت ..
ناگهان پی بردم که دارم به جلوفرار می کنم ...

والرود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



به سرزمین های شمال آمدم ..
تا از مرخصی ام لذت ببرم ..
ناگهان تو همه صندلی های هواپیماها را رزرو می کنی
همه اتاق های هتل ها را
بلیط همه تئاتر ها را
همه اتوبوس ها و تاکسیها را
و مرا رها میکنی تا روی پیاده رو بخوابم ...

گلها... خشم‌رامی شناسند

به جزیره ای در دریای کارائیب رفتم
جزیره ای که هیچ کسی
آهنگ آنجا رانمی کند ..
وکشتی ها به آن نمی رسند ..
اما، وقتی به ساحل رفتم
تا بر روی شن های داغش بیاسایم
تو همچون کوسه ای از اعماق دریا برایم نمایان
شدی ..
و مرا خوردی ..

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



همه سفرهایم

که برایشان برنامه ریزی کرده بودم

نقش بر آب شدند..

و همه سفرهایم بر خلاف نیروی جاذبه زمین

بودند..

پس مرخصی ای که امضای تو پای آن نباشد..

هیچ ارزش و اهمیتی ندارد..

گلها... خشم‌رامی شناسند

چقدر ساده لوح بودم ..

وقتی با دست خود درب های جهنم را گشودم ..

انگشتانم سوخت ..

بارانی چرمی ام سوخت ..

همه لباس های نوی که خریده بودم

سوخت ..

به جز حافظه ام ..

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



بعد از رفتنت

چه کسی مرا در برابر باران های اروپا بپوشاند؟

چه کسی برایم سقف باشد... و سایه بان ؟

چه کسی مرا در جیب بارانی اش پنهان کند؟

یا زیر بند ساعتش ..

یا در کف دستش ..

وقتی باد مرا می زند ..

و طوفان مرا می جود؟ ..

گلها... خشم‌رامی شناسند

چه کنم

در این قهوه‌خانه‌های پر از اشباح؟..

چگونه واردشان شوم ..

وقتی همه چهره‌ها چهره‌توست ..

همه صداها صدای‌توست ..

همه دودی که ریه‌هایم را پر می‌کند ..

دود‌توست ..

چه سفارشی به گارسون بدهم؟ ..

وقتی در هر فنجان قهوه‌ای که می‌نوشم

تو برآیم ظاهر می‌شوی؟؟..

والرود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



فصل زمستان در داور است ..
وقتی با من نیستی ..
بوی هیزم دردناک است ..
در بخاری های روستایی بریتانیا.
قصرهای دوران ویکتوریا دردناک است ..
تیک تاک ساعت (بیگ بن) دردناک است ..
عصاره چای دردناک است
چایی که با هم می نوشیدیم .
ساعت پنج ..
آهنگ قاشقها و چاقوهایی که
قالب کره را می بریدند
و شریان های قلب مرا نیز قطع می کنند
دردناک است !!..

گلها... خشم‌رامی شناسند

چه کسی از دیوانگی گردها می‌کاهد؟
از توحش باران‌ها؟
از سرمای سوزان یخبندان شب؟
دندان‌هایم به هم می‌خورند، از سرما..
دنده‌هایم می‌لرزند، از شوق..
قلبم می‌تپد، از تنهایی..
و حافظه‌ام می‌لرزد، از محرومیت..
چگونه در این شهر تعادل را برگردانم..
جاییکه با هم خیابان‌هایم را شانه‌زدیم..
با هم در قهوه‌خانه‌هایم پرچانگی کردیم..
و با هم بر روی سبزه‌باغ‌هایم آرامیدیم?..

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



چگونه با این شهر به تفاهم برسیم؟

جاییکه مرا همیشه در کنار تو

لنگان لنگان دیده است ..

و همچون سیب به بازوی چپ آویزانم ..

و الآن نمی خواهد تنهایی مرا بپذیرد.

گلها... خشم‌رامی شناسند

زمستان را دوست می داشتم ..

چون شبیه تو بود ..

شبیه من بود ..

در سادگی کودکانه مان ..

انفجار های بزرگمان ..

و جنون زیباییمان ..

آن را دوست می داشتم ...

چون ما را در عبای خاکستری اش

می پوشانید ..

ملحفه های برف را به دور ما می پیچاند ..

و هر شب قلبمان را

با روغن کافور

و پودر شوق و شیفتگی می آرایید..

والرود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



برای چه ذخیره زمستان مرا قطع کردی ..

از روغن... هیزم... و کبریت ..

عشق... مهربانی... پتو های پشمی؟

برای چه از چشم هایم رنگ رنگین کمان را
ربودی

و مرا همچون طرحی سیاه و سفید رها کردی؟

برای چه فرش زبان را از زیر قدم هایم کشیدی؟

و مرا لال رها کردی؟

گلها... خشم‌رامی شناسند

همه فصل‌ها در نبود تو غیر ممکنند ..

تابستان غیر ممکن است ..

بهار غیر ممکن است ..

پاییز غیر ممکن است ..

و زمستان، زمستانی واقعی نیست

مگر با وجود تو ..



مردی در درون آینه

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسييا



گلها... خشم‌رامی شناسند

۱

ای مرد پنهان در شیشه آینه ام

شیشه را بشکن

و قهوه صبح را با من بنوش

اینجا... سالهاست

فنجان دومی در انتظار توست

عادت کردم که همیشه دو فنجان قهوه بخوام

یکی برای خودم

و یکی برای مرد نهفته در درون آینه..

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۲

ای مردی که بین مژه ها و سرمه دان هایم

می چرخى ..

وارد آهنگ النگو هایم می شوی ..

و سنگ انگشتر هایم ..

و رنگ لباس هایم ..

ای دیکتاتور

کسیکه درون صندوقچه هایم را جستجو میکند

و تعداد دانه های گردنبندم را می داند

ای مسافر در چین و چروك چهره ام

از هممه ات خسته شدم ..

از آینه ام بیرون بیا ..

گلها... خشم‌رامی شناسند

۳

ای عطر مردانه... که نمی دانم چگونه از آن
بپرهیزم

ای شبی که او را می بینم ... و نمی بینم

می شنوم... و نمی شنوم

یادم رفت بپرسم قهوه ات را چطور دوست داری

تا الآن عادت های معمولی روزانه ات را نمی دانم

نمی دانم چه نوع سیگاری می کشی

چه نوع کتابی می خوانی

چه موسیقی دوست داری

به دیدن چه تئاتر هایی می روی

سپس یادم رفت بپرسم

به چه سرزمینی دوست داری سفر کنی

سیمای دوستی که مایلی با او شام بخوری

چگونه است ..

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للفارسية



۴

البته .. کارهای خصوصی ات به من مربوط نیست ..
من قصد ندارم با تو شام بخورم ..
فکر نمی کنم با تو به جایی سفر کنم ..

می گویند : اسپانیا زیباست

می گویند : جزیره های کارائیب زیباست

می گویند : میوه دریا در کازابلانکا،

سنگاپور و اسکندریه شاهکارست

می گویند : نان باگت در پاریس

در زیر دندان همچون ستاره ریز میشود

می گویند : آب نمای تروی در رم ..

برای عاشقان شانس می آورد ..

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



٦

اما من هرگز با تو به مسافرت نخواهم رفت
هرگز دعوتت را برای شام قبول نخواهم کرد
مگر وقتیکه وسایل مورد نیازت را در چمدانی جمع کنی
و از آینه بیرون بیایی..

گلها... خشم‌رامی شناسند



دگرگونی های ماهی

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسييا



گلها... خشم‌رامی شناسند

با من چه کردی..

سالها قبل

ماهی کوچکی در آکواریوم بودم

و وقتی خودم را در اقیانوس بزرگ یافتم

دیگر نمی دانستم چطور در ظرف های شیشه ای
زندگی کنم

و دیگر نمی توانستم خود را وفق بدهم

میان آداب و رسوم قبیله ام

و بین خطوط دیوانگی ..

بین عصرهای یخبندان... و بین مناطق استوایی

بین مشروعیت تاریخ... و بی قانونی شعر..

بین سرمای سوزان متون مدون

و احتمال کلمات فراتر از متن ...



بيروت .. مُعتاد شعر

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسييا



گلها... خشم‌رامی شناسند

برای بیروت چه بگویم؟
از بیروت چه گویم؟
من فقط در برابر دو جایگاه به خود می لرزم
موضع عشق... و موضع قهرمانی .
اینجا کلام، کلامش را فراموش می کند
و زبان، زبانش را
چگونه با این شهر وارد گفتگو شوم
چگونه می توانم بر روی این سرزمین رؤیایی
بایستم

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



و احساس بی وزنی نکنم؟

چگونه می توانم با باران های عشق و وفا روبرو
شوم

در حالیکه چتر ندارم؟

چگونه می توانم با این برق ها که لباسم را

می سوزانند

مواجه شوم؟

در حالیکه من در محاصره دوران خشکسالی

هستم

گلها... خشم‌رامی شناسند

دیوار های حافظه ام را می شکم
و وارد زمان لبنانی می شوم
لبنان یکی از عادت های زیبایم شده
شبیبه اعتیاد شده است
آن اعتیاد به شعری است که نمی خواهم از آن شفا یابم
پس قصد لبنان را می کنم
هرگاه که بخوام شعری را بخوانم
یا شعری را بشنوم
یا از چشمه های فرهنگ بنوشم
لبنان خواستگاه فرهنگی است
که همه نوآوران عرب را در خود جای می دهد
بیروت در زندگی ام
دیگر تنها یک ایستگاه ترانزیت نیست
بلکه آخرین لنگرگاه من است
و آخرین عشقم ...

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



می ترسم زمان زیادی از لبنان دور شوم
چرا که می خواهم عقل فروزان
قلب تپنده
احساسات شعله ور
و حافظه سبز باقی بماند
می ترسم دور شوم
از دریای بیروت ؛
تا بیابان نشوم ...
از مفاهیم فرهنگی اش ؛
تاتشنه نشوم
از کتابخانه هایش ؛
تا گرسنه نشوم

گلها... خشم‌رامی شناسند

بیروت در حافظه ام رسم شده
همچون خال کوبی آبی رنگ ..
هیچ نوآوری نیست که از تأثیر لبنان نجات یافته باشد
ز حله با امیر الشعرا چه کرد؟
جارة الوادی با آن آب و گیاه و موسیقی
چه بر حنجره محمد عبد الوهاب نهاده؟
لبنان بر نوشته های رصافی
جواهری، سیاب، فیتوری، بیاتی،
بلند حیدری، عمر أبوریشه، نزار قبانی
آدونیس، محمود درویش، مظفر نواب^(۱)
چه بر جای گذاشته است؟
همه این گنجشک های عرب شیرین زبان
از چشمه های لبنان نوشیده اند
و از گندمش، انگورش، بادامش و انارش خورده اند.

(۱) شاعران معاصر و سرشناس عرب که مدتی از عمر خود را در بیروت زندگی کردند

والرود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



لبنان آسمانی وسیع است
برای هر کس که می خواهد پرواز کند ..
آبشار یست
برای هر کس که می خواهد بنوشد ..
تختی از کلمات است
برای هر کس که می خواهد بخوابد ..
فضایی از آزادی است
برای هر کس که می خواهد نفس بکشد
بدرستیکه سفر در زمان عربی
سفر بر فرشی از آتش است
که اگر انگشتانت نسوزد، دلت می سوزد
اگر قلبت نسوزد، درونت می سوزد
از یک زخم بیرون می آییم
تا وارد زخمی بزرگتر شویم

گلها... خشم‌رامی شناسند

از مرزهای درد می‌گذریم
تا وارد مرز های درد بزرگتر شویم .
آه ؛

ای لبنان

ای کاش مرا به سفر می‌بردی
به دور از زمینی که در آن شمشیری سرافراز
یا سری برافراشته باقی نمانده
آه ؛ ای کاش دست مرا می‌گرفتی
و با آب دریایت غسل می‌دادی
و با لاله سرخ و یاسمن می‌آراستی

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



آه؛ ای کاش مرا از زمان نثر به زمان شعر
می بردی
از زمان عطش به زمان آب
آه؛ ای کاش مرا به سوی مرز های بزرگمنشی
می بردی.

گلها... خشم‌رامی شناسند



یحیای فلسطینی

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسييا



گلها... خشم‌رامی شناسند

وقتی مُشت های کودکان سنگ درب اصحاب کهف
را کوبیدند،

در زیر پتو های پشمیشان خواب می دیدند
و بر روی بالشت هایشان خرخر می کردند.
این دو سال قبل بود،

و جهان عرب هم شبیه مرغ یخی در سرد خانه
بود

همه چیز همچون مرگ سرد بود ..

همچون قبرستان ها خموش ..

اینجا ... نه کشاورزی بود... نه دامداری، نه
درختی،

نه ماهی، نه بارانی

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



اینجا فقط پروژہ ای از امت عربی بود
که انتظار ولادتش را می کشیدند
از دو سال پیش درد زایمان فرارسید
و خداوند این امت صبور عرب را بشارت داد
به پسری که اسمش یحیی است .

گلها... خشم‌رامی شناسند

انتفاضه فلسطینی

همان یحیی است

که پیوسته در انتظارش بودیم

بعد از اینکه نزدیک بود شک کنیم

در توانایی باروریمان .

یحیی این است

با قاشق طلایی در دهانش متولد نشد

بر روی فرش حریر متولد نشد

با گلاب و یاسمین حمام نکرد

یحیای فلسطینی

فرزندی که در کف خیابان های غزه،

و نابلس، رام الله، و البیره دیده به جهان گشود

و در خاک خیابانها دفن شد .

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



یحیای فلسطینی همان پسر من است
همانطور که او پسر هر مادر عرب است
بیاندیشید ،
چگونه این دلآوری ملیون ها مادر را می آفریند ..

گلها... خشم‌رامی شناسند

از یحیای فلسطینی چه برایتان بگویم؟
او سرور همه کودکان است، و نیز سرور ماست
براستی که خداوند بر ملت های صبور عرب منت
نهاده

با پسری که اسمش یحیی است
از یحیی فلسطینی چه برایتان بگویم؟
او سرور همه کودکان است، و نیز سرور ماست
او نوجوان زیبا، با هوش و قوی دل
الهام بخش، پرفروغ است
کسیست که خداوند او را به سوی ما فرستاده
به عنوان هدایتگر، معلم و پیام آور شادی
یحیای فلسطینی به فرتوتی تن و عقل ما خاتمه
بخشید

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



وسستی و تعصب قومی که ما را دچار کرده بود، متوقف کرد
یحیای فلسطینی به دوران قحطی، خشکی و بیابان
زندگی

روح عرب پایان داد

و بوی باران را به سوی ما آورد

بوی بهار.

گلها... خشم‌رامی شناسند

خداوند یحیای فلسطینی را از هر گزندی حفظ کند
او نور چشم ماست
او فرزند ارشد ماست ؛
بعد از اینکه استخوان هایمان سست شدند
و پیری بر سرمان شعله کشید .
خداوند این فرزند زیبا را از نیرنگ حيله گران
حفظ کند
و از رشک حسودان
همیشه دستم به روی قلبم است
من نگران یحیی هستم
نه تنها از تتگ نظری دولت های بیگانه ...
بلکه من می ترسم، برای او
حتی از چشم زخم بعضی از رژیمهای عربی .



تک نوازی بر رباب کویتی

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسييا



گلها... خشم‌رامی شناسند

من از خلیجم
اسمی از اسم‌ها
زخمی از جنس زنانه، منم
این زخم را آغازی و پایانی نیست
قصیده‌ای ممنوع است
و گلی سیاه
زنی گمنام در لباس پنهان می‌شود
دانه‌ای شن ..
که خورشید، باد و آب آن را آسیاب می‌کنند ..

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



من از خلیجم
آهویی در بین آهوان زاده ی صحرا ..
در صحرا عاشق می شود
در صحرا می میرد
سراسر بهار و زمستان پا برهنه می روم
در جستجوی یک نخل ، یک میوه ،
در پی گیاهی سبز
در پی قلبی مهربان که آب روی من بپاشد
اما من در اطرافم جز قبیله نمی بینم
قبایلی که به زنده به گور کردن زنان عادت کردند
و به خوردن زنان .

گلها... خشم‌رامی شناسند

من از خلیجم
زنی مغلوب
رباب شکسته شده
چیزی از چیزها
زن بودنم ننگ است
سروده های من ننگ است، فرهنگم ننگ است
زنی خودساخته
که به عقلش ایمان دارد
زمین او را پس می زند
همانطور که آسمان پس می زند!!...
در سرزمینم گفته می شود :
من باهوشم همچون آهوئی ماده
پس چگونه نمی گذارند که آهو فکر کند؟؟

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



من از خلیج

جایی که همه شیوه های کتابت نوشته مردان است

و هر آنچه را که زن بنویسد استثناست

آیا هر چه را که مردان ابداع می کنند

مقدس است؟

و هر آنچه را که زنان ما ابداع می کنند

بی حیایی است؟؟..

گلها... خشم‌رامی شناسند

من از خلیجم
مرواریدی است که در صدفش می خوابد
عروسی که در شب زفافش ذبح می شود
راستی چه کسی مرا نجات می دهد؟
از خرافه هایی که در من سکنی گزیده اند
از چاقو هایی که مرا دنبال می کنند
از کابوس هایی که مرا می ترسانند
راستی چه کسی مرا می کارد؟
همچون ستاره آبی در آسمان
چه کسی مرا آزاد می کند
چون گنجشک ..
همیشه آرزو داشتم که در فضا پرواز کنم
من یک قطعه گوشت نیستم ..
من قربانی نیستم ..
من چیزی از چیزها نیستم .

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



من از خلیجم
زنانگیم از زن بودنم خجالت می کشد
بچگی ام از بچگی ام می هراسد
عبایم از عبایم به ستوه آمده است
چشم هایم از مژه های سیاهشان می ترسند
آزادی ام ... اسمی است که مسمی ندارد
و خیمه ام با شمع مهر و موم شده
نه عشق وارد آن می شود
و نه هوا
چه چیزی از وطن بنویسم
وطنی که از قصیده می هراسد
از بوی گل
از فرهنگ بانوان .

گلها... خشم‌رامی شناسند



سوال های دموکراتیک در زمان غیردموکراتیک

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسييا



گلها... خشم‌رامی شناسند

۱

آیا زن می تواند

در حالیکه سوار بر کجاوه ای است که اعراب آن را می
کشند

اسمش را هجی کند

یا اسم آنکه او را به جا گذاشته

یا اسم آنکه او را فرهیخته کرده؛

یا اسم آنکه را به او تاریخ و حساب آموخته؟

آیا زن می تواند

در حالیکه درون جعبه ترور زندگی می کند

در درون بطری شیشه ای ترور می میرد

بر تاریخ طولانی اش در شکنجه گاه شلیک کند

آیا زن می تواند

در شهر هایی که حق طلاق چهار بار است

و نگه داشتن عشق با چنگ و دندان است

گوشتش همچون سیبی قرمز بر سر سفره مگسها، نباشد؟

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۲

آیا زن می تواند

در زمان بی ثمری و افسردگی

ادعای نوشتن کند

در حالیکه همه چیز هایی که در اطرافش هستند

مذکرند

شمشیر در قاموس ما، مذکر است

فکر در تاریخ ما، مذکر است

شعر در ادبیات ما، مذکر است

ماه زیبا در آسمان ما، مذکر است

عشق در زندگی ما، مذکر است

ظلم از زمان پیدایش، مذکر است

مذکر

آیا زن می تواند

اعتراضش را آشکار کند

گلها... خشم‌رامی شناسند

در حالیکه در طرف راست و چپ نظامیان هستند
آیا زن می‌تواند
آنچه را احساس می‌کند، بر روی برگهایش بریزد
آیا می‌تواند؟؟

۳

آیا زن می‌تواند
در حالیکه بالای سرش جلاد می‌نشیند
خواب رؤیایی را که دوست دارد ببیند
یا آن اندیشه را که می‌خواهد، بیان کند
یا از دریا بگذرد به سوی هر لنگرگاهی که
می‌خواهد
بدون اینکه بترسد



بدون اینکه عمو هایش در شب او را دنبال کنند
یا دایی هایش
تا او را همچون قوچی ذبح نمایند
و از بنی مناف خونخواهی کنند
آیا زن می تواند
آرزوی یک پناهگاه کوچکی را بکند
در دوره فتودالیسم
یا نظرش را بگوید
یا اسم کسی را که دوست دارد، آشکار کند
بدون اینکه گفتارها او را بخورند؟؟

گلها... خشم‌رامی شناسند

۴

آیا زن می تواند

از منطق درها و قفل ها عبور کند

در حالیکه از عقلش عبای شنی را به در کند

آیا زن می تواند

آتش در لباس رنگارنگ دجال بیفکند؟

و تاریخ بنویسد

زیرا معمولا مردان تاریخ را می نگارند

آیا زن می تواند

در این سرزمین

کالایی نباشد که به مزایده گذاشته می شود

و نقشش سرگرمی سلطان تا سپیده صبح نباشد

همچون شهرزاد؟

والرود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۵

آیا زن مسکن گزیده در این شهر های غبار آلود
می تواند برای یک بار هم که شده
در برابر سلطه شهریار مقاومت کند
و بر روی دفتر هایی از آتش، شعر بنویسد
آیا زن می تواند
در حالیکه در زیر سایه مردگان زندگی می کند
انتخاب کند
آنها در شهر هایی که در آن آزادی نیست
در آنها گفتگو نیست؟؟

گلها... خشم‌رامی شناسند



زن کویتی در عید

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۱

می خواهم در زیر بارانی روزگار زندگی کنم

می خواهم در دایره زلزله زندگی کنم

نه دایره سکون

می خواهم در چشم مردم زندگی کنم

نه چشم خود ...

گلها... خشم‌رامی شناسند

۲

می خواهم در جابجایی کلاه رعد‌ها را بر سر بگذارم
می خواهم روزی وارد شریان کسی که دوست
دارم

بشوم ... و بر نگردم

می خواهم برای مدتی فرار کنم

از یکنواختی تابستان

از تعفن غار

و از قیومیت اجداد

می خواهم زمانی را که خوشم می آید اختراع کنم

می خواهم فکرم را

بیرون از تاریخ و جغرافیا

و فراتر از مرزها بکارم...

والورود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۳

می خواهم با باد دوستی کنم
دست در گردن ابر بیندازم
می خواهم خورشید را تصرف کنم
و هزاران ستاره بدزدم
می خواهم درختان را تشویق کنم تا راه بروند
جنگل ها را، تا بدونند
و کوه ها را، تا برخیزند
می خواهم بگویم، در هر لحظه
وقتی می گویم - از دهانم
تاکستانها شکوفه می دهند ..

گلها... خشم‌رامی شناسند

۴

کسی را می‌خواهم که مرا بفهمد
تا شکوفه‌ها از زنانگی‌ام شکوفه‌کنند
و کبوترها زیاد شوند
زیرا وقتی عشق می‌آید
خیر و صلح می‌آید
کسی را می‌خواهم که مرا درک کند
تا جهان را از ریشه دگرگون کنم
و ماه‌ها را، ساعت‌ها را و روز‌ها را دگرگون سازم
کسی را می‌خواهم که مرا بفهمد
تا شعر بنویسم
تا اشیاء را در کلام اختراع کنم
تا ببینم - وقتی می‌خواهم - زیباترین رؤیاها را
کسی را می‌خواهم که دست مرا محکم بگیرد
روزی ..
و مرا بر روی گیسوان ابرها پرتاب کند..

والرود ..

تعرف

الغضب

مترجمة للغارسية



۵

می خواهم که بگویم آنچه را، می گویم
بدون اینکه جلاد مرا دنبال کند
بدون اینکه در گورستان سنتها و عُرف ها دفن
شوم
می خواهم از زشتی سوداگران بازار فرار کنم
از به مزایده گذاشتن رنگ ها، ونژادها،
می خواهم فرار کنم از پوستم ..
از پوست بنی مناف ..

گلها... خشم‌رامی شناسند

۶

می خواهم وقت را منفجر و تبدیل به ترکش کنم

می خواهم برگردانم

عمری را که در آینه ها پنهان کردم

می خواهم فریاد بزنم

لعنت کنم

اعتراض کنم

می خواهم تاریخی از عطرها ، بخورها و زنان

اسیر را بکشم

می خواهم فرار کنم

از یکنواختی محیط زندگی زنان

می خواهم فرار کنم

از کسانیکه خون مرا حلال دانستند

گلها... خشم‌رامی شناسند

فهرست راهنما

۱۵	به نام نامی دوست
۲۵	مردی را می شناسم
۳۷	همسرم معلم است و من دانش آموز اویم
۴۷	شبی با نامه هایم به تو
۵۷	خبرنامه غیر سیاسی
۶۷	برای مردی پر حرف
۷۱	مرد کبریت و آتش
۷۵	مرد غیر قابل شمارش
۷۹	مرد اشغالگر
۸۵	مرد تاریخ
۹۱	مرد خاموش
۹۹	مرد دریا نورد
۱۰۵	مرد نگران
۱۰۹	مردی که نمی آید
۱۱۵	مرد طوفان
۱۲۱	مرد لال
۱۲۷	مرخصی غیر ممکن

گلها... خشم‌رامی شناسند

- ۱۴۳ مردی در درون آینه
- ۱۵۳ دگرگونی های ماهی
- ۱۵۷ بیروت.. م □ عتاد شعر
- ۱۶۹ یحیای فلسطینی
- ۱۷۹ تک نوازی بر رباب کویتی
- سوال های
- ۱۸۹ دموکراتیک در زمان غیردموکراتیک
- ۱۹۹ زن کویتی در عید

والورود... تعرف الغضب

مجموعة شعرية للشاعرة الكويتية
الدكتورة سعاد الصباح
مترجمة إلى اللغة الفارسية

گلها... خشم را
مخا شناسند



من زنی هستم از فضایی دور دست
و از سیاره ای دور دست
پس نه با وعده نرم می شوم
و نه با تهدید و وعید

سعاد